

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

A.R.M.D

آرشیف اسناد جنبش انقلابی

رساله ای از داکتر عبدالرحمان محمودی فقید- زندان کابل- ۱۳۳۳/۱۱/۲۶

بازتایپ: نسرين معروفي

۰۲ جون ۲۰۲۲

مناظره- (۳)

در ادامه گذشته:

من: من قبلاً به خطای خود اعتراف کردم، درست است که بزرگترین خطا در عالم سیاست همانا موافقت قبل از وقت و پیش از شناختن شخص در ساحه عمل است. من ازین رویه خود زیان بزرگی هم دیده ام ولی از همه اولتر برای شناخت اشخاص داشتن شعور صنفی لازم است. آنهائیکه از صنف رنجبر نیستند، نمیشود با آنها با چند لاف و گزاف اعتماد نمود بلکه امتحانهای عدیده شان به خلق لازم است. شعور صنفی (شعور طبقاتی) رهنمائی بزرگی برای افراد صنف خلق در مبارزات، بلی امروز به جز با شعور صنفی در بین توده های خلق و شناساندن دوست و دشمن به آنها نه تنها مبارزات سیاسی بلکه حیات واقعی امکان دارد. اکنون بر میگردم به هویت تو البته تو ایده مطلق فعال مایشاء و مایرید نیستی زیرا در گفتار بالا علت خلق این فکر ارتجاعی را به خوف و امید و استثمار نسبت داده و بی معنی بودن این افکار را خاطر نشان نمودی و هم ثابت کردی که من ببخشید نوع بشر که من هم یکی از آنها هستم نظر به طی مراتب و مدارج ارتقائی خود شان مخلوق عالی و منتخب طبیعت بوده و اکنون در کره ارض فعال مایشاء (ایده مطلق اند) پس بگو تو طبیعت نیستی که با این هوای آمرانه در حالیکه در آتش تب میسوزم و در تپش و اضطراب این مناظره طولانی را با من آغاز کرده و هر دم بر من میتازی و مرا مسخره می کنی و خطای گفتارم را به رخم میکشی؟

ناشناس: طبیعت!! اولاً مرا فعال مایشاء خواندی ولی بعد ها فهمیدی که ایده مطلق فعال مایشاء قادر متعال... و یک عده کلماتیکه دینفروشان... و تاجران بنی اسرائیل به بشریت تحفه داده اند همه دام فریب و آله استثمار بوده بشر اولیه همینکه در قبال جنون های عدیده طبیعت مثل سیل های خروشان، ژاله و برف های شدید، زلزله و لرزش زمینی که آنرا بزرگترین اتکاء خود حساب میکرد رعد و برق و حریق های مدهش که با برق به وجود آمده و جنگلی که ماورای او بود میسوخت میهوت و حیران مانده و چون انسان در سلسله دنیای حیوانات اولین مخلوق بود که صاحب قوه ادراک و تصور و تخیل شده بود، به خوف افتاده و در مورد آنها فکر نموده و برای آنها علتی تراشیده و خلق نموده بود بالاخره آنرا ایده مطلق خوانده و در دنبال این مخلوق وهم و خیال و خوف خود به سجده افتاده و از وی تمنای لطف و رحم نموده گویا ایده مطلق مخلوق خوف و امید بشر بوده که از ادراک و تعبیر تفسیر قوانین طبیعت عاجز بود، در اوایل برای همه چیز خدائی تراشیده و به هر کدام نام و نشان داده که تمثال برای آنها

از چوب و سنگ ساخته و مانند قدیم روابط و دوستی ها و دشمنی ها برای آنها قایل و حتی انسانهای متمایز و نامدار را به رتبه خدائی میرساندند، ولی بعدها یکی از شاهان اوامر خود را به نام دین بر مردم تحمیل و بنام منجی شد و از اساطیر بنی اسرائیل و خرافات و بی دانشی در بین بشر حاکم شد. استبداد از این عمامه و فیلسوفان مرتجع و درباری مانند ارسطو که دین و استبداد را جزء لاینفک هم حساب و سلطه اقلیت را بر اکثریت طبیعی دانسته و برای بشر از ده قرن کلیسای مرتجع مسیحیت و دنیای مردم را اجاره گرفته بود، اورا مانند ابای قدسین کنیسه تصدیق میکرد و نظریات مرتجعانه او را به رسمیت میشناخت و مال کلیسا میدانست و رادمردان آزادیخواه مانند گالیله و امثال آنها را در رد و مخالفت با ارسطو تکفیر نموده سپس یکنفر از همان اقوام بنی اسرائیل و مردم قبایل عذیده و کوچکی که در شاداب زیست دارند و هم افسانه های پیامبران و کتابهای مقدس که ساخته و پرداخته آنها که مملو از حکایات و جنگ و جدل قبیلوی آنهاست برخاسته و دین موسوی و عیسوی که اجداد ما قبل او ساخته بودند ملغی ساخته و با تعدیلات و اصلاحات که در آن وارد میکرد آنرا... نام نهاده و یکی از خلف ساده به فکر جهانکشائی افتاده و دیگران از او مطابعت کرده و به این صورت افسانه و اساطیر مزخرف و بی معنی و بی حقیقت سامی یا بنی اسرائیل مانند غرب در شرق هم انتشار یافت و طبعاً یک عده مردم مفتخوار و شارلتان با دینفروشی مردم را استثمار نموده ولو اساسات بسیط و ساده اولیه ادیان بکلی از بین رفته مردم بکلی از آنها بیخبرند ولی باآنها ستمگران و استثمارکنندگان که دین و ... را به هم بهترین وسیله گمراهی اغفال و استثمار بیشمارانه همه جنایات خود را حامی و ضامن ادیان قلمداد و به این صورت مردم جاهل و بیخبر را قرنهای به این دام های رنگین و باغهای سرخ و سبز فریب دهند، این بود افسانه مختصر ادیان و علت تولید آن. بلی یگانه عامل تولید مفکوره پرستش خوف و امید است و طبعاً یک عده عوامل دیگر مانند تحریک مردم و سوق آنها برای غایه های ملی و قبیلوی و غیره هم در این گیرودارها دخیل بوده است و ادیان که ایمان به غیر و ماورای طبیعت است تماماً از ساحه عقل و علم خارج بوده و در قطب مخالفت علم قرار گرفته اند. پس اول مرا ایده مطلق و فعال مایشاء خوانده ولی اکنون طبیعت میخوانی، باز هم اگر طبیعت زنده میخوانی گویا به معرفت نزدیک شده ای!! خوب است کم کم به هم نزدیک شده میرویم به خطای خود و کلمات ارتجاعی اعتراف نموده میروی و دیگر قبل از شناخت کامل موافقت تام خود را با من اظهار نمی کنی، اما بهتر است قبل از آنکه مرا خوب بشناسی خودت را به من معرفی کنی بعد از آن البته مرا خواهی شناخت.

من: عجب؟؟ مرا نمیشناسی؟ اما باز هم در این عالم اضطراب و درد و تب سوزان به سراغم آمده مرا به حالم نمیگذاری و اگر مرا نمیشناسی چگونه به شکنجه و آزارم کمر بسته و میل داری خواهی نخواهی با تو حرف بزنم. نمیدانم خود را چگونه و از چه ناحیه به تو معرفی کنم من موجودی ام از عالم بزرگ حیوانات که در اثر طی مدارج ارتقا بالاخره از همه برتری یافته و در رأس زینة تکامل و ارتقا قرار گرفته ام و گویا که اکنون از نوع بشر نمایندگی می کنم که امروز در کره زمین فعال مایشاء قادر و تواناست و در حالیکه خودش به طبع قوانین طبیعت به وجود آمده و کسب تکامل نموده است و اکنون میتواند قوای طبیعت را به نفع خود استخدام و از آنها تقلید نموده و به سوی تکامل سیر و عوامل ارتجاعی را که برای قرنهای پیشرفت اجتماعی بشریت مانع آمده اند از بین ببرد.

از نقطه نظر اجتماعی من یکی از افراد صنف سوم اجتماع ام که پس از خلق مفکوره ملکیت شخصی که رفته رفته منجر به ملکیت بورژوازی و سرمایه داری شده است از همه چیز محروم بوده ولو خودش خالق همه چیز در گیتی بوده است. مرا و صنفم را رنجبر، کارگر بینوا، فقیر و پای لچ، یخن کنده، آواره و مرد کار نام داده اند. صنف اشراف و سرمایه داران صنوفی که از جهالت و بیخبری بینوایان و رنجبران کسب قدرت نموده و حاصل کار کارگر را

دزدیده و این محصول دزدی اجتماعی و آشکار خود را به شکل قوه تحکم و اجبار و سلطه و فشار تحول داده اند، مرا و صنفی را که به آن منسوبم از اراذل و اوباش میخوانند اگر هنوز هم مرا نشناخته ای بایست که بگویم که من به طبع اصطلاحات و مقاولات اجتماعی و صنف محروم و فاقد همه چیز گیتی اند با ثبات و زحمتکشی و بالاخره لقب دکتری به دست آورده و قبالة روباه مانند را بنام دیپلوم گرفته ام. گمان کنم اکنون تاحدی مرا شناخته ای.

ناشناس: (با خنده و استهزا حرف مرا قطع می کند) چه جوابی جامع؟ جوابت عیناً به جواب موسی قهرمان افسانوی و اساطیر بنی اسرائیل میماند که داستان و افسانه مباحثات او با ایده مطلق مخلوقه تخیلی بنی اسرائیل در چهار کتاب به اصطلاح مقدس که مانند همه پیامبران افسانوی فقط محصول تصورات مردم مذکور (کلاه شب پوشک مانند که جزیره نمای عرب قرار گرفته و از مصر تا عراق عرب تمادی می کند) مذکور است. طولانی ولی فاقد حقایق است من می دانستم که تو از جنس حیوان و نوع بشری و در طی میلیون ها سال به این مقام تکامل واصل شده ای، بلی نوع بشر در کره زمین مترقی ترین و عالی ترین محصول ارتقا است اما در کائنات که لایتناهی را نمایش میدهند شاید موجودات متکاملتر و عالیترین موجود باشد تا چه حد انسان خود را خوار و جاهل است! این موجود ولو از نقطه نظر ساختمان و ترکیب یعنی نظم و آهنگ و وظایف و میخانیکیت اجرای وظایف پیشرفته ولی باز هم این تکامل ارتقا از نقطه نظر قانون مبارزه برای بقا بوده و توانسته است در طی میلیونها سال که از ظهور آن میگذرد به حیات و ابقای نوع خود ادامه دهد مگر با آنکه بیست هزار سال از مدنیت بشری گذشته میلیونها افراد این موجود خود خواه اسیر اوهام و خرافات و جهالت و بیخبری بوده و به مراتب از اسفل ترین حیوانات در عقل و تفکر و اخلاق پائین تر مانده اند. من اینرا هم می دانستم که از صنف سوم مطرود و مردود اجتماعی بوده و بی آنکه با تفاخر و تظاهر بگوئی، میدانم که کاغذ یا ورقه قیمتی را که در دنیای سرمایه داری بسی مردم با پول آنرا میخرد به نام دیپلومه دکتری به دست آورده ای، من فقط میخواستم که تو در صنف مردم گیتی کی هستی و چه هستی؟ اما تو با آنکه عذر لنگ تب را بهانه میسازی پاوه سرانی کرده و چون به مرض پرگوئی گرفتاری شاید مکرراً اصالت خود را شمرده و از همه سجده و اکرام طالبی.

من: آقای ناشناس سؤالت مانند شعر شعرای مرتجع که کلام نظم و آهنگ را فدای قافیه ساخته و دیوانهای متعددی را با کلمات بی معنی تصوفی سیاه کرده اند موهوم و گنگ بوده لاجرم با حدس جوابی گفتم. درست است که من به مرض پاوه گوئی و پرحرفی گرفتارم ولی من تبلیغ را مؤثر ترین و تواناترین سلاح شناخته، در هر جا و در نزد همه کس آنرا به کار میبرم، اکنون که سؤالت روشنتر است، راست باید بگویم که من و مردمیکه در این خاک زندگی می کنیم در صنف مردم گیتی هیچ مقامی نداریم پس من یکنفر از مردمی ام که با داشتن افتخارات بزرگ تاریخی از صد سال به اینطرف در خواب جهالت گرفتار بوده و سیاهترین لکه را در نقش زمین تشکیل میدهم ولو باز هم برنجی و به من طعن و لحن کنی مجبورم که بگویم حبشی های قلب امریکا نسبت به ما هشیارتر و منورتر و بیدارتر بوده و با شعور کامل برای حق خود مبارزه می کنند. صد سال اولتر مرغ طلائی هند چندین قرن اسیر دست نابکار فرنگی ها بوده و امروز از حقوق و آزادی های نسبی برخوردار است که حتی ما هم از آن محروم هستیم. ولی ما نه تنها امروز ازین حقوق محرومیم بلکه معنی حزب آزادی نسبی "نوع بورژوازی" را هم نمی شناسیم. بلی ما تا امروز نمی دانیم یک دزد یکدسته اجبر و غلام که آبا و اجداداً جاسوس و غلام فرنگی بوده اند بر ما مسلط شده و به ناموس و شرافت ما پا گذاشته و ما را برای اغراض شوم با بیشرمانه ترین طرز استثمار مینمایند. این اداره دزد و مشترکین که پدران شانرا تاریخ به نام بزرگترین خائنین ملی قید کرده است ما را مطیع سنت خائنه و سیاست نامردانه آقایان لندن خود یعنی سیاست تفرقه و سیادت حکمروائی کرده مردم شمال را بر علیه جنوب و

جنوبی را بر علیه شمالی صافی را بر علیه خوگیانی و خوگیانی را بر علیه صافی و درانی را بر علیه غلزائی و غلزائی را بر علیه درانی استعمال و ما را به نام تاجک و ازبک و ترکمن و پشتون و تورغوند و سپیدغوند، شیعه و سنی و هزاره و صد ها ازین اسم و رسم ها تجزیه کرده و تفرقه نموده و به این روز سیاه نشانیده اند. بلی ما از بیخبری و جهالت خود نمیدانیم که ما به دست خود تیشه به ریشه خود زده و عسکر و یک عده از مردم جاهل و بیخبر شب و روز در زیر فشار و شکنجه و آزار قرار گرفته اند، برای نفع یک صنف دزد بر همدیگر تاخته و خون همدیگر را میریزیم.

اساساً این دستگاه شوم صنف دزدان بر بیخبری و جهالت ما قرار دارد و در حقیقت عسکر که از افراد ستمدیده ملت تشکیل شده و اکثراً مامورین دولت (به جز آنهاییکه در چور و چپاول و جفاکاری و دزدی با خائنین بزرگ شریک اند) ستمگر و از جنایات و دزدی های بیشمارانه خائنین خوب واقف بوده ولی باز هم فقط همین چند نفر جاسوس خانه زاد به دوش ما سوار بوده و تمام محصول کار و رنج و ابله دست و عرق جبین ما را دزدیده و صرف تزئین قصور خائنانه خود میسازند. اما ما از خود خوف داریم و نمیدانیم که ما خود این بنیاد ستم را برقرار داشته و به خود ستم روا میداریم - قوه ای که اوامر زشت و بیشمارانه جفاکاران را بر ما جریان میبخشد، آتشیکه خانمان و شرف و آبروی ما را میسوزاند و از بین میبرد، از خود ماست و اگر ما صنف رنجبر و محروم و بینوا که طعمه این آتش و هدی تمام ستم ها و مظالم به خود آمده و به شعور صنفی مسلح شده و دشمن خود را بشناسیم افکار قبیلولی و قومی و گوندی را که ستمگران بر ما تلقین کرده اند، ترک دهیم و مرد وار برای حق و آزادی و نجات خود قیام نمائیم در یک لحظه این بنیاد ستم و ازگون و سرنگون گردیده و یک مشت دزد ستمکار با خواری و شرمساری در زیر لگد های ما از بین بروند. پس من در صنف مردم (خلق) گیتی یک فردی ام که به کلی ارزش و مقامی نداشته و جرأت ندارم با گردن افراشته در صنف مردمان آگاه و مبارزین دنیا قد علم کنم و باید اعتراف نمایم که در قبال سرافکندگی و خجالت ورق پاره که دیپلوم نام دارد و یا صفات و محاسنی که برای خود شمرده ام تماماً بی ارزش و فاقد اهمیت است. پس مانند همه مردم صنف خود باید به جهالت و بیخبری خود اعتراف نمایم و نه تنها حق ندارم خود را برتر و بلند از سایر مردم معرفی کنم و به گفته تو طالب سجده باشم بلکه باید بدانم و بگویم که در همه روی زمین مخصوصاً در شرق از همه همسایگان خود جاهل تر و بیخبرتر و ترسو تر و جبون تر و کوچکترین افتخار اجتماعی نداشته و از تمام مردمان گیتی عقب مانده تر و اسیرتریم و هیچ مستعمره مانند ما فاقد حق و محروم از همه نبوده و نیست.

ادامه دارد